مجلس هجدهم

منطق متعالی اسلام در برابری انسان‌ها

 مشهد مقدّس رضوی، جمعه ٢٣ شعبان المعظم ١٤٠٩ هجری قمری

أعوذ باللَه من الشَّیطان الرَّجیم‌

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم‌

و صلّی اللَه علیٰ محمّدٍ و آله الطّیِّبین‌

و لعنةُ اللَه علیٰ أعدائِهم أجمعین‌

## منطق استعمارگران و مستکبران مدّعی دیپلماسی مبنی بر غلبۀ زور و قدرت

 یک مثال انگلیسی است ـ مثل ما که می‌گوییم: «ماه زیر ابر نمی‌ماند» ـ که همۀ انگلیسی‌زبان‌ها می‌دانند و این مثال را همۀ بچّه‌ها حفظ هستند: «زور و قدرت، حق است!»[[1]](#footnote-1) و اینها بر همین اساس کتاب‌ها نوشته‌اند، حرکت‌ها کرده‌اند، کشتی‌ها راه انداخته‌اند و در دنیا بمب‌ها بر سر مردم ریخته‌اند؛ میلیون‌ها میلیون از این هندی‌های بیچاره از گرسنگی و تشنگی و قحطی جان می‌دادند و می‌مردند و اینها ثروت آنها را می‌بردند! این‌طور بودند و الآن هم همین‌طور و بر همین اساس هستند که: «اینها حیوان‌اند و حیوان را باید کشت!» با همان قِسم و بر همان اساس که ناکْس[[2]](#footnote-2) می‌گفت. اینها براساس منطق و استدلال بر اینکه نژادهای بومی و وحشی و سیاه و... از لحاظ عقل و درایت، کمتر هستند و ما قدرت و زور در دستمان است، [می‌گویند]: «ما بایستی بر اینها تسلّط پیدا کنیم!» و همین آقای طبیب انگلیسی می‌گوید:

اگر آن کشتی که حرکت کرده بود و نزدیک سواحل آفریقا رسیده بود، موفّق شده بود و دچار طوفان نمی‌شد و به آفریقا می‌رسید و آنجا را فتح می‌کرد، الآن انگلستان یک صحنۀ دیگری داشت و وزارت مستعمرات یک رونق دیگری داشت؛ ولی چه کنیم، افسوس که گرفتار طوفان شد و قبل از اینکه برسد، کشتی بلژیکی‌ها و یا فرانسوی‌ها رسیدند و آنجا را گرفتند![[3]](#footnote-3)

 حتّی با اینکه انگلیس‌ها تمام دنیا را خوردند، امّا دارد تأسّف می‌خورد که چرا آن کشتی دچار طوفان شده است و نتوانسته آنجا برود و آنجا را هم بگیرد! منطق آنها همین است.

 شخصی به نام بیسمارک[[4]](#footnote-4) اصلاً می‌گوید:

حق یعنی لولۀ تانک؛ هر کس لولۀ تانکش قوی‌تر است، حق براساس اوست![[5]](#footnote-5)

 این منطق است دیگر! و اینها کتاب می‌نویسند، دانشگاه درست می‌کنند، استاد هستند، رئیس دانشگاه هستند، جامعه‌شناس هستند و برو بیایی دارند!

 خیال نکنید این کسانی که آمدند و تمام دنیا را یک لقمۀ خودشان کردند، آدم‌های وحشی هستند؛ نه، اینها روی دیپلماسی و حساب‌های دقیق و روی منطق‌اند، ولی منطقشان همین منطق است!

 هیتلر در نطق‌های جوانی‌اش می‌گوید:

ما زور داریم و زور را باید إعمال کنیم و براساس اینکه زور و قدرت داریم، بایستی بر سر هر بیچاره‌ای که زورش از ما کمتر است، بکوبیم! برای اینکه

نظام طبیعت بر غلبۀ قدرت است و اگر ما قدرت خودمان را إعمال نکنیم، کم‌کم همان حیوانات وحشی بر ما مسلّط می‌شوند و ما را پاره می‌کنند؛ آن‌وقت اگر حساب زور نباشد، حشرات هم بر آن حیوانات وحشی مسلّط می‌شوند و حیوانات وحشی را می‌خورند، و در عاقبت کار دیگر در عالم چیزی نمی‌ماند مگر میکرب‌ها![[6]](#footnote-6)

 و آن‌وقت با گاز، تنورهایی از آتش درست می‌کردند و مردم را در آن تنورها خفه می‌کردند و اجسادشان را به کارخانه‌ها می‌دادند و از روغن سرِ افراد و اجساد، صابون می‌ساختند، و از تمام بدن انسان حتّی از فضولات انسان هم استفاده می‌کردند![[7]](#footnote-7) بر اساس اینکه: «قدرت داریم و بایستی بر سر هر بیچاره‌ای که زورش از ما کمتر است، بکوبیم!» این کارها را می‌کردند؛ امّا این حرف غلط است!

## تقوا ملاک برتری در اسلام

 پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند:

لا فضلَ لعربیٍّ علیٰ عَجمیٍّ و لا لعجمیٍّ علیٰ عَربیٍّ إلّا بالتّقویٰ![[8]](#footnote-8)

«(ای مردم! من که پیغمبر شما و عرب و از قریش هستم، خیال نکنید که فخری بر سایر نژادها دارم، من هم مثل شما هستم!) عربی یا عجمی بودن، فخری بر هم ندارد! (و عناوینی است که خداوند برای تمایز و شناخت قبایل و افراد قرار داده است.)»

 اینکه خداوند یکی را قد بلند کرده است و یکی را قد کوتاه، یکی سفید شده و یکی سیاه شده است، برای شناخت است. اگر بنا بود همۀ مردم یک شکل، یک رنگ، یک صورت و یک قد بودند، دیگر شناخته نمی‌شدند!

«در روز قیامت هیچ‌کس نمی‌تواند بر دیگری فخریّه بفروشد، مگر آن کسی که متّقی‌تر باشد؛ (یعنی پاک‌تر و صاف‌تر باشد و براساس عقل حرکت کرده و به مقصد رسیده باشد.)»

## علّت اختلاف نژاد و تفاوت انسان‌ها

 این آیۀ قرآن مجید خیلی روشن و درخشان منطق اسلام را نشان می‌دهد:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَ أُنثَىٰ وَ جَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾؛[[9]](#footnote-9) «ای مردم، ما همۀ شما را از یک مرد و از یک زن خلق کردیم.»

 این اختلاف نژادها در آباء و اجداد، موجب اختلاف نسل نیست و این اختلاف نژادها به نسل واحد منتهی می‌شود و همه به آدم و حوّا می‌رسند. اختلاف نژاد، یکی را حیوان و یکی را چیز دیگر نمی‌کند؛ همه انسان‌اند، یکی اینجا زندگی کرده است و یکی آنجا، یکی سیاه شده است و یکی قرمز.

﴿وَ جَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ﴾؛ «ما شما را دسته‌جات و گروه‌های مختلف قرار دادیم برای اینکه شناخته بشوید و بتوانید با همدیگر زندگی و معاشرت کنید.»

 ایرانی‌ها با همدیگر معاشرت می‌کنند و عرب‌ها با هم معاشرت می‌کنند و همدیگر را می‌شناسند؛ والاّ از این جهات گذشته:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾؛ «هر کسی که تقوا و پاکی‌اش بیشتر است، او در پیش خدا گرامی‌تر است!»

 حالا می‌خواهد غلام حبشی باشد، مثل بِلال که فضیلتش بر افضلِ از مردمان عرب و قرشی بیشتر است.

## تقابل ملاک برتری در اسلام با منطق اهل دنیا

 ابوسفیان مردی عرب و دانشمند بود، دنیا دیده، سفر کرده، سیاست‌مدار و از أشراف بود و آدم کوچکی نبود؛ ایران آمده بود، روم رفته بود و با پادشاهان ملاقات کرده بود؛ مرد سخیّ و سُفره‌داری بود و افراد بینوا را کمک می‌کرد و وقتی وعده‌ای می‌داد، اگر خونش ریخته می‌شد، باید به وعده‌اش رفتار می‌کرد؛[[10]](#footnote-10) این‌طور بود، ولیکن اسلام و تقوا نداشت!

 پیغمبر می‌گوید: «باید زیر پای غلام حبشی (بلال حبشی) بیایی!» چون مِلاکی که دست ماست این است که می‌گوید: «این تقوایش بیشتر است، پس این بر او مقدّم است.» حالا او نمی‌تواند بگوید: «من عربم و از نژاد قریشم و چنینم و چنانم!» این منطق، این حرف‌ها را برنمی‌دارد!

 اگر انسان طبق منطق دنیا باشد، آن‌وقت همۀ بلال‌ها از بین می‌روند و زیر پا لِه می‌شوند؛ و نه‌تنها بلال بلکه سیل می‌آید و همه را می‌برد و دو مرتبه کاخ و بارگاه آنها را روی کار می‌آورد و به‌صورت معاویه جلوه می‌کنند و همان حرف و منطقی که ابوسفیان داشت: «نژاد عربی چون نژاد عربی است، اصلاً مِن حیثُ أنّه عربیٌّ دارای شرافت است؛ می‌خواهد مسلمان باشد، می‌خواهد نباشد» می‌آید؛ لذا وقتی آن منطق آمد، سیاه‌ها از سفیدها جدا شدند، برده‌ها از آقاها جدا شدند و عجم‌ها از عرب‌ها جدا شدند.

 عُمر دستور داد:

عجم حق ندارد امام جماعت بشود، ائمّۀ جماعت باید عرب باشند؛ و در صف‌های جماعت، أعاجم نباید در صف اوّل و دوّم و نزدیک امام بایستند و باید در صف‌های آخر بایستند؛ عجم نمی‌تواند زن عرب بگیرد، ولی عرب می‌تواند زن عجم بگیرد؛ و سهمیّه‌ای که برای عجم از بیت‌المال است غیر سهمیّۀ عرب است، و سهم عرب بیشتر است![[11]](#footnote-11)

 پیغمبر یک نگاه به تمام عالم می‌کند و می‌بیند که همۀ افراد بشر، بندگان خدا و همه عابد به‌سوی معبود واحد و همه مخلوقِ خالق واحد هستند، و بین اینها پیش پروردگار هیچ جهت شرافتی نیست مگر تقوا! این منطق، خیلی مهم است و ما قدرش را نمی‌دانیم![[12]](#footnote-12) ما که مکّه یا مدینه می‌رویم و این سیاه‌ها را می‌بینیم و با همدیگر می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم و غذا و آب می‌خوریم و اصلاً مثل برادرمان می‌مانند، نمی‌فهمیم که این اروپایی‌ها و این آمریکایی‌های وحشی که واقعاً باغ‌وحش دنیا هستند، چطور نمی‌توانند یک لحظه این نظری را که ما به این سیاه‌ها داریم، داشته باشند؟! آنها از اوّل که نگاه می‌کنند، اینها را به‌صورت یک دیو و هیولا و خارج از انسانیّت و قابل کُشتن می‌بینند تا آنها را زیر تانک بگیرند، ذبح کنند و خونشان را بمکند؛ چون سیاه هستند! این منطقِ همان جناب کنت گوبینو[[13]](#footnote-13) است که چهار جلد کتاب مفصّل به‌صورت قانونی، در فضیلت و برتری نژادها بر همدیگر می‌نویسد.[[14]](#footnote-14)

## معنای عقل در منطق رسول خدا

 ما به چه قِسم می‌توانیم این حرف را با منطق رسول‌اللَه و سیرۀ امیرالمؤمنین و مکتب تشیّعی که در آن هستیم و با آن عقل عالی و عقل فطری که براساس حقّانیت است، مقایسه کنیم؟! این است معنای عقلی که رسول خدا به امیرالمؤمنین علیهما السّلام می‌فرماید:

إذا رایتَ الناسَ یتَقرَّبونَ إلیٰ خالقهم بأنواعِ البِرّ، فتقَرَّب أنت إلیه بعقلِک تَسبِقْهم؛[[15]](#footnote-15) «زمانی که دیدی همۀ مردم به خالقشان به انواع کارهای خوب تقرّب می‌جویند، تو با عقلت تقرّب بجو تا از همه جلو باشی!»

## امر پیغمبر به ازدواج دختر عمّۀ خود با غلام آزادشدۀ خودشان برای هدم سنّت جاهلی تبعیض طبقاتی

 خود پیغمبر هم همین‌طور است؛ می‌گفت: «من یکی مثل شما هستم!» پیغمبر غلام و کنیز نداشت؛ دختر عمّۀ خودشان را به پسر خواندۀ خودشان دادند[[16]](#footnote-16) و اُمّ‌أیمن را که یک کنیز حبشی بود، برای زید بن حارثه گرفتند و اُسامه از او به دنیا آمد.[[17]](#footnote-17)

 وقتی که رسول خدا خواستند دختر عمّۀشان را برای پسر خواندۀشان بگیرند، خود پیغمبر نگران بودند که: «خدایا، من چگونه می‌توانم این را در میان مردم إبراز کنم؟!» چون مردم به همان سُنن جاهلی عادت کرده‌اند و نمی‌توانند این حرف‌ها را بپذیرند؛ خیلی قضیّه و داستان مفصّلی است که پیغمبر چه قِسم زمینه‌چینی‌ها کردند و چطور شد تا اینکه بعداً پیشنهاد دادند.[[18]](#footnote-18) برای زینب هم که دختر عبد المطّلب و بزرگ قریش است و خانم است، اینکه زن یک غلام و یا پسر خواندۀ رسول خدا بشود، مثل این است که زنِ نوکری بشود؛ برای او چقدر شکست است![[19]](#footnote-19) آن‌وقت پیغمبر باید این قضیّه را به‌عنوان اسلام و به امر پروردگار اجرا کند. انسان اگر بخواهد این کارها را در بین مردم پیاده کند و مردم قبول کنند و عمل کنند، خیلی مشکل است!

## مبارزۀ پیغمبر با سنّت جاهلی ربا، و شروع آن از عمویشان

 یا اینکه دربارۀ ربا، پیغمبر آن آیات ربا را در حجّةالوداع می‌خوانند و می‌فرمایند:

ربا باید برداشته بشود و اوّل ربایی که من زیر پایم گذاشتم، ربای عمویم عبّاس است!

 یعنی اوّل دربارۀ خودم اجرا کردم؛ زیرا عبّاس عموی من است دیگر!

تمام رباهایی که در جاهلی گرفتید، همه موضوع است![[20]](#footnote-20)

 یعنی هر کس هر قرضی که از مردم گرفته است، از تومانی سه شاهی و یا پنج شاهی، یا تومانی یک عبّاسی و یا یک تومان، اصل مال را برگرداند و تمام رباها را رها کند! از الآن به بعد، تمام رأسُ‌المال‌ها را باید بدهید و رباهایش ساقط است!

 ما فقط یک چیزی می‌شنویم! آن بزرگان عرب، آن ثروت‌های خودشان را به قرض می‌دادند و منتظر بودند که إشباع کنند و تمام سرمایه‌های یک فقیر، از خانه و زندگی و گوسفند و گاو، همه را بگیرند و ببرند، که همین‌طور هم بود و می‌گفتند: «ما ده سال پیش پولی به زید داده‌ایم و این پول ده سال مانده است و الآن آن‌قدر ورم کرده است که خانه و زندگی‌اش را می‌خواهیم ببریم!» آن‌وقت پیغمبر به آنها می‌گوید: «بعد از ده سال باید فقط همان را بگیرید!»

 می‌گفتند:

اصلاً این حرف پیغمبر درست نیست و ما نمی‌فهمیم! ﴿إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْ﴾؛[[21]](#footnote-21) «بیع و خرید و فروش عین ربا است و هیچ تفاوتی بینشان نیست!»

## شروع مقابلۀ پیغمبر با سنن جاهلی از نزدیکان خود

 آن‌وقت پیغمبر می‌فرمایند:

 من تمام این رباها را زیر پای خودم گذاشتم و اوّل ربایی را که ساقط کردم، ربای عمویم عبّاس است!

 یعنی اوّل این حکم را دربارۀ همین عمویم عبّاس ـ که عمو مثل خود انسان است ـ و از ربا خوارهای معروف بود و پول قرض می‌داد و ربا می‌خورد، اجرا می‌کنم تا دربارۀ افرادی که دورتر باشند، موجب تعجّب نشود که: «این حکم سقوط ربا دربارۀ افراد غیر است، ولیکن دربارۀ خود پیغمبر و خاندانش نیست!» نه، اوّل برای همین افراد است.

 یا اینکه اگر کسی در زمان جاهلی یک نفر را کشته و الآن مسلمان شده است، شما دیگر نمی‌توانید خون آن مسلمان را بریزید! خون شخصی که در زمان جاهلی کشته شده است دارای قیمت نیست، ولی خون کسی که اسلام پیدا کرده است دارای ارزش است! حال اگر یک نفر در زمان جاهلی زید را کشته است و الآن هم مسلمان شده است، آنها دیگر به تقاصّ او نمی‌توانند این مسلمان را بکشند؛ چون او مشرک بوده و در زمان جاهلی بوده است. و پیغمبر این حکم را اوّل دربارۀ خودشان اعمال کردند. و نظیر این موارد موجود است.[[22]](#footnote-22)

## تشریع حکم جهاد براساس رحمت واسعۀ الهی

 این مطلب دلالت می‌کند که تمام احکامی که در اسلام وارد شده است، به تمام افراد انسان نظر دارد و اینها را با همدیگر پیوست می‌دهد؛ می‌خواهند سفید باشند یا سیاه، و یا شمالی باشند یا جنوبی. حتّی اسلام که جهاد را برای مسلمان‌ها واجب کرده است، برای این است که بگوید: شما که از نعمت اسلام برخوردار هستید، نباید تنها خودتان این نعمت را بخورید و نباید تنها شما از این سفره بهره‌مند باشید! چون شما از نقطه‌نظر نژاد با تمام افراد روی زمین، هم‌نژاد هستید و گزند آنها گزند شما، و سود شما سود آنها است. اگر شما مسلمان شدید و اسلام آوردید و به توحید رسیدید، باید این غذا را به آنها هم بدهید و اگر آنها قبول نمی‌کنند، بروید و به آنها بقبولانید، حتّی با شمشیر بقبولانید و بگویید: «ما آمده‌ایم و جوان‌هایمان را به میدان آورده‌ایم برای اینکه با شما جنگ کنند تا شما اسلام بیاورید! و اگر هم کشته شدند، شدند؛ فقط شما مسلمان شوید! اگر هم مسلمان شدید، خداحافظ! نه از شما غارت می‌کنیم و نه به اسارت و غنیمت می‌بریم، و همۀ مِلک و زندگی‌تان برای خودتان و مبارکتان باشد! کشته‌هایی هم که دادیم و مئونه‌ای هم که برای جنگ صرف کردیم و افراد را اینجا آوردیم، همه به پای خودمان؛ فقط شما مسلمان بشوید!»

 شما این را تحلیل کنید، معنایش این است که: ما قرآن می‌خوانیم، دوست داریم شما هم قرآن بخوانید؛ ما خدا را می‌شناسیم، دوست داریم شما هم خدا را بشناسید. چون این حقیقت و واقعیّت است و این غذای معنوی است؛ مسلمان نمی‌تواند ببیند که خودش دارد از یک غذای معنوی خیلی خیلی عالی استفاده می‌کند و امّا مثلاً همسایه‌اش گرسنه است!

## دستور اسلام به مراعات حقوق همۀ مرتبطین با انسان حتّی حیوانات

 پیغمبر فرمودند:

وقتی دارید غذا می‌خورید و گربه‌ای در خانۀ‌تان می‌آید، یک لقمه هم جلوی او بیندازید! همین‌طور غذا نخورید و آن حیوان نگاه کند! (این سنّت ارباب‌ها است که این حیوان‌ها جایی ندارند، زندگی ندارند، از این خانه به آن خانه می‌روند و از آن خانه به این خانه می‌روند.) گربه‌ها را رعایت کنید

و به آنها دور باش نزنید و از غذای خودتان به آنها بدهید![[23]](#footnote-23)

 وقتی که پیغمبر می‌فرمایند: «باید ملاحظۀ این حیوان را بکنید؛ جا و زندگی آنها در خانۀ شماست»[[24]](#footnote-24) به مرغ خانه هم سفارش می‌کند، به گوسفند خانه هم سفارش می‌کند، به کبوتر خانه هم سفارش می‌کند که: مبادا اینها را بکشید! مبادا اینها را آتش بزنید! مبادا اینها را دست بچّه‌ها بدهید تا نخ به پاهایشان ببندند و پایشان را بشکنند![[25]](#footnote-25) اینها را یا بکشید و بخورید، یا اینکه آزاد بگذارید تا بروند. اگر گوسفند را نگه داشتید، باید خوب نگهداری کنید و گرسنه نگذارید، و الاّ مسئول می‌شوید! یک‌وقتی خدا شما را در جهنّم می‌اندازد که: «چرا مُرغت را گرسنه گذاشتی؟!»[[26]](#footnote-26) چرا این‌طور است؟ برای اینکه وجود انسان با وجود حیوان مربوط است؛ و الاّ اگر هیچ ربطی بین انسان و حیوان نبود، [این حکم هم دیگر نبود.]

## منافات منطق فردگرایانۀ مادّیون، با وجدان و فطرت انسانی

 کما اینکه منطقِ همین کمونیست‌ها و مادّیون این است که: «هر فردی از فرد دیگر جدا است و هر انسانی از انسان دیگر جدا است؛ به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه جنبۀ اشتراک و اتّحاد و پیوند نمی‌خواهیم! آن نژاد از بین رفت، به درَک؛ پدر انسان مُرد، به درک؛ گرسنه ماند، به درک؛ برادر انسان هم همین‌طور، و...!» این منطقشان است!

 این منطق که: «تمام موجودات عالم از همدیگر جدا و متفرّق هستند، نه آشنایی و نه دوستی و نه هیچ ارتباطی» دعوت به کثرت می‌کند و مسلّماً غلط است؛ چون کسی که این حرف را می‌زند، خودش بالوجدان و بالغریزه و بالفطره نمی‌تواند پدر و مادرش را رها کند! اگر هم از روی قساوت رها کند، مثل این است که گوهری را زیر حجاب مخفی کرده است و اگر یک‌وقت به حال و به هوش بیاید، باز تأسّف می‌خورد؛ چون نمی‌شود آن را رها کرد! اگر انسان بخواهد پیوند چیزی را که ذاتاً دارای پیوند است ببُرد، در عالم اعتبار و تخیّل می‌بُرد، نه در عالم خارج؛ پس اینها خودشان را گول می‌زنند!

## اساس عالم خارج بر ارتباط بین افراد و موجودات

 براساس این منطق اسلام که منطق صحیحی است، تمام عالم خارج با همدیگر مرتبط هستند و تمام نژادها با اینکه با همدیگر اختلاف دارند، با همدیگر مرتبط هستند.

 می‌گویند: «گروه‌های خونی چهارتا است.» و آن کسی که این گروه‌های خون را اختراع کرد، گفت:

اینکه گروه‌های خون چهارتا است، یک عمل تقریبی است که ما به دست شما می‌دهیم، و الاّ خون هر شخصی با دیگری مختلف است؛ و در تمام عالم نمی‌تواند خون دو نفر با هم یکسان باشد! امّا به حسب اینکه می‌خواهیم دسته‌بندی کنیم، ما چهار گروه درست کردیم و این از جهت تقریب است.

و امّا از جهت واقعیّت و اساس، هر شخصی بافت و نسوج و ترکیب‌های فیزیکی و شیمیایی آنزیم‌های بدنش [و آنتی‌ژن‌های خونش] غیر بدن دیگری است و به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه با او یکی نیست.

 مثلاً می‌بینیم به کسی که دلش درد می‌کند، می‌گوییم که گل گاو زبان بخورد، و این را به همه می‌گوییم؛ ولی گل گاو زبانِ این مریض غیر از آن است و آن غیر از این است؛ اگر بخواهیم به دقّت بگوییم، من‌باب‌مثال مقدار گل گاو زبانی که این مریض باید بخورد، پنج مثقال و نیم است و آن دیگری بایستی چهار مثقال و نیم بخورد و آن یکی باید سه مثقال بخورد! ولی ما دیگر نمی‌توانیم این‌قدر دقّت کنیم، لذا برای همه می‌نویسیم: پنج مثقال! از باب اینکه: سفره هست و دیگر هر کسی می‌تواند هر غذایی که می‌خواهد بخورد. ولیکن آن کسی که می‌خواهد بالدقّة براساس واقعیّت مشخّص کند، برای هر کسی یک برنامۀ خاصّی مشخّص و معیّن می‌کند که نمی‌شود از آن تجاوز کرد!

 همۀ این نژادهای مختلف هم به یک پدر و مادر برمی‌گردند. آمریکایی‌هایی هم که آن‌طرف زمین افتاده‌اند، نه‌اینکه نژادی باشند که پدر و اصل دیگری داشته باشند، بلکه آب در طوفان نوح، و یا جریاناتی که قبل از طوفان نوح در روی زمین اتّفاق افتاده است و امثال اینها، آمده و فاصله انداخته است. کسی غیر از خدا از عمر زمین خبر ندارد! اینها همه از اولاد آدم و حوّا هستند، چه ترک باشد و چه...، و باید براساس غریزه حرکت کنند تا همه بتوانند در زمان خودشان براساس عقل، به واقعیّت برسند.

## علّت افضلیّت قرآن و سیرۀ پاک رسول خدا بر سایر ادیان و کتب آسمانی

 قرآن و رسول خدا و این سیرۀ پاک، سیرۀ خیلی عجیبی است؛ یعنی هر آیه از اوّل تا آخر این کتاب الهی، روی این حساب است!

 دین حضرت موسی دین خدا است، ولیکن به خارج از بنی‌اسرائیل تجاوز نکرد؛ خود یهودیان که افرادی نژادپرست هستند و آن مزایای الهیّه را به خودشان نسبت داده‌اند، سلوک و عملشان در خارج طوری شد که یک نفر غیر از بنی‌اسرائیل، یهودی نشد و الآن تمام افرادی که یهودی هستند، اینها بالأخره به همان بنی‌اسرائیل منتهی می‌شوند و همۀ افرادشان از بنی‌اسرائیل هستند.

 دین نصاریٰ ولو اینکه توسعه پیدا کرد، ولی آن هم گرفتار موهومات و خرافات و تصرّفات کلیسا و کشیش‌ها و اغراض شخصی شد. چهار انجیل دارند که هر کدام با دیگری تفاوت دارد؛ این انجیل با آن مخالف است و آن انجیل با این مخالف است. بعضی از مطالب در آن هست که مسلّماً از حضرت عیسی نیست و بدون شک تصرّفاتی در آن شده است![[27]](#footnote-27)

 حضرت عیسی و حضرت موسی به شهادت قرآن، پیغمبر الهی و آسمانی هستند؛ ولی دینی که الآن در دست یهودیان و مسیحیان است، هیچ‌کدام دین آسمانی نیست! آن جنایاتی که کشیش‌ها و کلیساها کردند و آدم‌ها را کشتند و در تنورها انداختند و چه کارها کردند که اگر انسان واقعاً بخواهد اینها را برای یک نفر مسیحی بیان کند، جز سیاه‌رویی برایشان هیچ چیزی نیست![[28]](#footnote-28)

## گسترش جهانی اسلام بدون دخالت قدرت نظامی

 امّا قرآن مجید خیلی عجیب است! پیغمبر در مدینه طلوع کرده است، ولی الآن همه در خراسان مسلمان‌اند! کجا شمشیر اسلام اینجا آمد؟! کجا شمشیر اسلام به تبّت و مغولستان رفت؟! کجا شمشیر اسلام به تاجیکستان و ازبکستان و بخارا و بلخ رفت؟! این مطلب برای این بود که اسلام دعوت می‌کرد و قرآن را برای آنها می‌خواند و همین نژادها، برده‌ها، غلام‌ها و بنده‌ها را در خانه‌های مسلمانان می‌آورد و تربیت می‌کرد و بعد آزاد می‌کرد؛ اینها وقتی که در خانه‌های مسلمان‌ها می‌ماندند، با آداب اسلام آشنا می‌شدند و می‌فهمیدند که مسلمانی این است! و وقتی آزاد می‌شدند، دیگر دست از این دین برنمی‌داشتند.

## سبب تشریع حکم برده‌داری در اسلام

 امروزه در دنیا، قضیّۀ برده را برداشته‌اند و کسی دیگر غلام و برده ندارد، حتّی می‌گویند: «خدمت هم کرده‌اند!» ولی بزرگ‌ترین جنایت است! زیرا آن برده‌داری‌ای که اسلام امضا کرده است، غیر از آن برده‌داری‌ای است که آنها می‌گرفتند و در خانه می‌آوردند و مِلک طِلق خود می‌کردند و می‌کشتند و می‌توانستند بسوزانند و آتش بزنند و هر جنایتی به سر برده‌ها بجا بیاورند!

 اسلام می‌گوید: باید برده را بیاوری و محافظت کنی، از غذای خودت به او بدهی، برایش زن بگیری و یا اگر زن و کنیز است، خودت با او ازدواج کنی و بچّه بیاوری و غذای خودت را به او بدهی، از لباس خودت به او بپوشانی، به اسلام و به آداب تربیتش کنی و بعد هم آزادش کنی!

 مسلمانان به‌عنوان جهاد به جنگ می‌روند و برده‌ها را به اسارت درمی‌آورند؛ ولیکن وقتی ده بیست سال در خانه‌هایشان زندگی می‌کند، دیگر تربیت شده است و بعد هم آزادش می‌کنند.

 آن‌قدر مواردی برای آزادی برده به‌عنوان وجوب داریم، مانند: کفّاره‌های مختلفِ قسَم، نذر، عهد، یمین،[[29]](#footnote-29) روزه خوردن، قتل خطائی،[[30]](#footnote-30) انجام بعضی از کارها در مکّه و... که باید بنده آزاد کرد![[31]](#footnote-31) تازه اینها غیر از مستحبّات است.

 شب عید فطر که می‌رسد، خوشا به حال کسی که بنده‌ای را آزاد کند! حضرت امام زین‌العابدین علیه السّلام شب عید فطر که می‌شد، همۀ بنده‌ها و هرچه غلام داشتند جمع می‌کردند و می‌گفتند: «این یک سال پیش ما بودید و من هم بندۀ گناه‌کاری هستم، شما برای من دعا کنید!» و آنها هم برای حضرت زین‌العابدین دعا می‌کردند و بعد حضرت می‌فرمودند: «به راه خدا بروید، همۀ شما آزاد هستید!»[[32]](#footnote-32)

 آن‌وقت آنها دست برنمی‌داشتند و نمی‌رفتند! کجا بروند؟! خانه، این خانه و تربیت، این تربیت است! عجیب است! آن‌وقت با سدّ باب برده داشتن، این را از بین بردند.[[33]](#footnote-33)

## گسترش اسلام به‌واسطۀ منطق و روش و اخلاقیّات متعالی آن

 اینکه می‌بینید پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در مدینه بروز و ظهور کرد امّا اسلام دنیا را گرفت، دنیا را این اخلاق و این روش و این منطق گرفت. آیۀ ﴿إِنَّ ٱللَهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَ ٱلۡإِحۡسَٰنِ وَ إِيتَآيِٕ ذِي‌ٱلۡقُرۡبَىٰ وَ يَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَ ٱلۡمُنكَرِ وَ ٱلۡبَغۡيِ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾[[34]](#footnote-34) و آیۀ ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾[[35]](#footnote-35) و... اینها دستور العمل است!

## دستور اسلام به انقاق از روی خلوص

 آن قدر در آیات قرآن راجع به انفاق داریم که: ﴿از روي خلوص انفاق كنيد و منّت نگذاريد!﴾[[36]](#footnote-36) پول، کفّاره، صدقه، زکات و هرچه که می‌دهید، خیلی محترم بدهید! بعضی جاها ظاهر و بعضی جاها مخفی بدهید![[37]](#footnote-37) آنجایی که آن را ظاهر می‌دهید به این مصلحت است و آنجایی که مخفی می‌دهید به آن مصلحت است.[[38]](#footnote-38) کاری نکنید که آن کسی که آن را می‌گیرد، شکستی برای او باشد؛ و الاّ آن صدقه‌تان باطل است:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَ ٱلۡأَذَىٰ﴾.[[39]](#footnote-39)

 شما که می‌خواهید این صدقه را به دست فلان شخص بدهید، مثلاً برای شخصی یک منزل بخرید ـ صدقه که حتماً صنّار و سه شاهی نیست که با صدقات و انفاق‌هایی که سابقاً می‌دادید فرق نکند ـ، اگر می‌خواهید منّتی بگذارید، ولو یک بار در عمرت به کسی بگویی: «من برای شما منزل خریدم یا من فلان کمک را به شما کردم» فاتحه‌اش خوانده شده است!

﴿قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَ مَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗى وَ ٱللَهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ﴾.[[40]](#footnote-40) اگر صدقه ندهید ولی با لسان خوش بگویید: «آقا خیلی از شما معذرت می‌خواهم، من دربارۀ شما کوتاهی کردم» خیلی بهتر است از اینکه اذیّت کنید و... !

 آن‌وقت تا دلتان می‌خواهد صدقه بدهید و نگذارید کسی فقیر بماند! آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَ يَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَ ٱللَهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَ فَضۡلٗا وَ ٱللَهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ﴾.[[41]](#footnote-41)

 وقتی می‌خواهید پول و صدقه‌ای بدهید، شیطان می‌گوید: «نده و دست در جیبت نکن؛ فردا گرسنه می‌مانی، برای زمان پیری و برای... بگذار!» امّا ببین خدا به تو چه فهمی داده است! این کتاب را که پیغمبر برای خودش نیاورده است؛ این کتاب را آورده است تا مسلمان‌ها همیشه و تا روز قیامت بخوانند، وقتی بخوانند باید عمل کنند و اگر عمل کنند باید صدقه بدهند! به چه کسی باید صدقه بدهند؟ به سیاه، به سفید، به قرمز و به زرد. این می‌شود روح وحدت، روح حقیقت، روح خدا شناسی، روح ایثار و عقل کلّی فطری که خداوند انسان را بر آن عقل آفریده و سرشته است؛ یعنی همین معنای:

یا عَلیّ، إذا رایتَ الناسَ یتَقرَّبونَ إلیٰ خالقهم بأنواعِ البِرّ، فتقَرَّب أنت إلیه بعقلِک تَسبِقهم![[42]](#footnote-42)

 اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آل محمّد

1. Might Is Right. [↑](#footnote-ref-1)
2. Robert Knox: رابرت ناکْس، پزشک و آناتومیست انگلیسی. [↑](#footnote-ref-2)
3. نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ١٤٤، به نقل از دانش و ارزش، عبدالکریم سروش، ص ٣١، اقتباس از امپریالیسم، \* فیلیپ کورتین، ص ١٢ ـ ١٤، به نقل از نژادهای بشر، رابرت ناکس، فصل نژادهای تاریک بشر.

\* Imperialism‚ P Courtin [↑](#footnote-ref-3)
4. Bismarck: اتو فون بیسمارک، نخستین صدر اعظم امپراطوری آلمان، معروف به صدر اعظم آهنین. (محقّق) [↑](#footnote-ref-4)
5. نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ١٤٢. [↑](#footnote-ref-5)
6. نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ١٤٣، به نقل از Hitler's Table Talk، تألیف Trevor Raper. [↑](#footnote-ref-6)
7. .قابل ذکر است که نظرات مختلفی پیرامون این مسئله وجود دارد؛ رجوع شود به فاتحین جهانی خیانتکاران حقیقی جنگ، اوئیس مارشالکو، ترجمه: عبدالکریم گواهی، ص ١٧٩؛ اطاق‌های گاز در جنگ جهانی دوّم،‌ واقیّعت یا افسانه، روبر فورسیون، ترجمه: سیّد ابوالفرید ضیاءالدّینی، ص ١٧٩؛ یهودی سوزی: افسانه پردازی صهیونیسم، احمد عباسی. (محقّق) [↑](#footnote-ref-7)
8. معدن الجواهر، کراجکی، ص ٢١. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره حجرات (٤٩) آیه ١٣. [↑](#footnote-ref-9)
10. الاستیعاب، ج ٤، ص ١٦٧٧؛ اُسد الغابة، ج ٥، ص ١٤٨. [↑](#footnote-ref-10)
11. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ٢، ص ٧٤٠؛ الاستغاثة فی بدع الثّلاثة، ابوالقاسم کوفی، ص ٨٢. [↑](#footnote-ref-11)
12. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ٧٢. [↑](#footnote-ref-12)
13. Arthur de Gobineau. [↑](#footnote-ref-13)
14. این کتاب به زبان فرانسوی است: Essai sur l'inégalité des races humaines (نا برابری نژادهای بشری) که به زبان انگلیسی در دو عنوان ترجمه و چاپ شده است:

The Moral and Intellectual Diversity of Races؛ The Inequality of Human Races. [↑](#footnote-ref-14)
15. مشکاة الأنوار، طبرسی، ص ٢٥١؛ إحیاء علوم الدّین، ج ٣، جزء ٨، ص ٢٩؛ با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-15)
16. تفسیر القمی، ج ٢، ص ١٩٤. [↑](#footnote-ref-16)
17. إعلام الوریٰ، ج ١، ص ٢٨٦. [↑](#footnote-ref-17)
18. رجوع شود به امام شناسی، ج ٥، ص ١١٥ ـ ١٢٢. [↑](#footnote-ref-18)
19. الطبقات الکبری، ج ٨، ص ١٠١. [↑](#footnote-ref-19)
20. تحف العقول، ص ٣١. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره بقره (٢) آیه ٢٧٥. [↑](#footnote-ref-21)
22. تحف العقول، ص ٣١. [↑](#footnote-ref-22)
23. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ٢، ص ٤٦٨. [↑](#footnote-ref-23)
24. عوالی اللئالی، ج ٤، ص ٦. [↑](#footnote-ref-24)
25. دعائم الإسلام، ج ٢، ص ١٧٥. [↑](#footnote-ref-25)
26. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ٢، ص ٤٦٨؛ ثواب الأعمال، ص ٢٧٨؛ الجعفریّات، ص ٨٤. [↑](#footnote-ref-26)
27. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ‍٢٦٨ ـ ٢٩٥. [↑](#footnote-ref-27)
28. رجوع شود به تاریخ تمدّن، ویل دورانت، ج ٥، عصر رنسانس؛ ج ٦، اصلاح دینی؛ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در اسلام و حقوق بین الملل، محمّدمهدی کریمی‌نیا، ص ١٢٤؛ شناخت مسیحیّت، رسول‌زاده و باغبانی، ص ٢٠٣. [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره مائده (٥) آیه ٨٩. [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره نساء (٤) آیه ٩٢. [↑](#footnote-ref-30)
31. رجوع شود به الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه السّلام، ص ٢٧٠ ـ ٢٧٣. [↑](#footnote-ref-31)
32. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ١، ص ٤٤٣ ـ ٤٤٥. [↑](#footnote-ref-32)
33. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون فلسفۀ برده‌گیری در اسلام، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ٦٠ ـ ١٠٠. [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره نحل (١٦) آیه ٩٠. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٧٥:

«حقّاً خداوند به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشا و ستم، نهی می‌نماید و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه شما متذکّر گردید.» [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره حجرات (٤٩) آیه ١٣. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٦٠:

«حقّاً و حقیقتاً گرامی‌ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، کسی است که تقوای او افزون‌تر باشد!» [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره بقره (٢) آیه ٢٦٢. [↑](#footnote-ref-36)
37. سوره رعد (١٣) آیه ٢٢؛ سوره فاطر (٣٥) آیه ٢٩. [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره بقره (٢) آیه ٢٧١. [↑](#footnote-ref-38)
39. سوره بقره (٢) آیه ٢٦٤. نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٦٣:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاقات و صدقات خود را به منّت نهادن و آزار رساندن تباه و خراب نکنید!» [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره بقره (٢) آیه ٢٦٣. نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٦٣:

«گفتار خوش و ملایم و عذر خواهی از سائل، بهتر است از انفاق و صدقه‌ای که در پی آن آزار باشد.  و خداوند ازاین‌گونه انفاق بی‌نیاز است، و در برابر عصیان و گناه این‌گونه انفاق‌کنندگان شکیبا است.» [↑](#footnote-ref-40)
41. سوره بقره (٢) آیه ٢٦٨. الله شناسی، ج ٣، ص ١١٤:

«شیطان است تنها موجودی که شما را از ترس فقر، از أعمال خیر باز می‌دارد، و شما را امر به فَحشا و زشتی‌ها می‌نماید. و خداوند است که به شما وعدۀ غفران و فضل و رحمت از سوی خود می‌دهد.» [↑](#footnote-ref-41)
42. مشکاة الأنوار، طبرسی، ص ٢٥١؛ إحیاء علوم الدّین، ج ٣، جزء ٨، ص ٢٩؛ با قدری اختلاف در مصادر. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٢٨٢:

«ای علیّ، چون ببینی مردمان را که به انواع گوناگون از أعمال صالحه و خیرات و مبرّات به خالقشان تقرّب جویند، تو به انواع ادراکات معقولیّه و علوم انسانیّه و فکریّه تقرّب بجو، تا از همۀ آنان سبقت گیری!» [↑](#footnote-ref-42)